فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰
صفحات ۲۵ – ۴۴

جهاد صوفیان در مغرب اسلامی

مقاومت امیر عبدالقادر الجزایری و دیگر شیوخ صوفیه در برابر استعمار فرانسه ۱۸۹۰-۱۸۳۰[۱]

عبـاس بـرومـنـد اعلم[۲]

چکیـده

امیرعبدالقادر الجزایری چهره‌ی شاخص جنبش اسلامی در الجزایر و مغرب اسـلامی در قرن ۱۹ و دوران استعمار فرانسه به شمار می‌رود. وی معلم قرآن و شیخ طریقت قادریه، دارای خاستگاه و تربیت صوفیانه بود. او برای جهاد علیه استعمار فرانسه، قبایل الجزایـر را متحد کرد و دست به قیام مسلحانه زد؛ به گونه‌ای که در ۱۸۳۷م فرانسه مجبور شـد طی قراردادی به غیر از نوار ساحلی، بقیه‌ی الجزایر را به او بسپارد. ایـن حضـور موفـق صوفیه در رأس جنبش اسـلامی الجزایـر، نقطـه‌ی عطفـی در تـاریخ جنـبش اسـلامی منطقه‌ی مغرب محسوب می‌شود. هرچند این قرارداد، دوام نیافت و جنگـی فرسـاینده و طـولانی بـه مـدت ۱۵ سـال بـه وقـوع پیوسـت و در نهایـت فرانسـه بـا همکـاری دست‌نشاندگان خود در مراکش موفق شد عبدالقادر را شکست دهد و پس از دستگیری، تبعید نماید. اگرچه حرکت جهادی او توسط دیگر شیوخ صوفیه و هزاران نفر از مریـدان ساکن زوایا و رباط‌ها استمرار یافت؛ به گونه‌ای که تسـلط نهـایی فرانسـه بـر سـرزمین الجزایر بیش از نیم قرن بطول انجامید.

کلیدواژه‌ها

الجزایر، استعمار فرانسه، تصوف، امیر عبدالقادر الجزایری، جهاد.

---

۱. تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۷. تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۳۰.

۲. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی. aboroomanda@yahoo.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

مقدمه

در عصر پیشامدرن در کشورهای مغرب اسلامی به طور کلی و در الجزایر به طور خاص، روابط خویشاوندی، پایه و اساس جوامع را تشکیل می‌داد و قبایل کوچرو در این مناطق از نفوذ و قدرت قابل توجهی برخوردار بودند. رژیم حاکم بر الجزایر در این دوره که دست نشانده‌ی خلافت عثمانی محسوب می‌شد، هیچ‌گاه نتوانست حاکمیت عملی خود را بر کلیه‌ی نقاط قلمرو خویش برقرار کند. ایمان دینی و آموزه‌های اسلامی در این دوره نقش مهمی در ایجاد تحولات سیاسی مناطق مذکور ایفا می‌کرد و گاه به عنوان عامل ایجاد اتحاد میان قبایل مختلف عمل می‌نمود که در این صورت، قدرت اثرگذاری این قبایل در مقاطعی از تاریخ افزایش چشمگیری می‌یافت. براساس شواهد موجود حکومت‌هایی هم که در این سرزمین در طول تاریخ اسلام روی کار آمدند، همواره صبغه‌ای دینی و مذهبی داشتند. چنانکه دولت‌های همچون اغالبه، ادریسیان، بنومدرار، بنورستم و فاطمیان ادعای مذهبی داشتند و در عصر میانه نیز که امپراتوری‌های بومی بزرگتری چون مرابطون و موحدون به قدرت رسیده‌اند، عامل دین و مذهب، همواره رکن برجسته و نمایان همه‌ی این حاکمیت‌های سیاسی بوده است. البته مذهب در مغرب اسلامی از نوعی اصالت و ویژگی مغربی برخوردار بوده است؛ به این معنی که مردم این منطقه گرچه از خود، قرائت اصیل و جدیدی از اسلام پدید نیاوردند و به پذیرفتن همان مذاهب فقهی که از شرق نشأت گرفته بود، اکتفا کردند، اما آن‌چه می‌خواستند از میان آن‌ها برگزیدند. مذهب فقهی مالکی که در مدینه تأسیس گردید و در شرق اسلامی با پذیرش چندانی روبرو نشد، در مغرب و اندلس، گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و رفته رفته مذهب اکثریت مردم گردید.

علاوه بر تسنن مغربی، طریقت‌های صوفیه نیز از قرن ششم هجری به بعد در سراسر شمال آفریقا به‌ویژه در الجزایر ریشه دوانیدند. هرچند در این مورد مغرب، به نظر خودکفا می‌نمود و فقط قادریه را از میان مکاتب صوفی شرقی پذیرفت و مکاتبی بومی چون شاذلیه، جزولیه و ابومدین را ایجاد کرد (جعیط، ۱۳۸۱، ص۲۱۷). این صوفیان نقش مهمی در سازمان‌دهی مردمان روستایی و مناطق قبایلی داشتند. به علاوه در حکومت‌های محلی که پس از موحدون پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، بین نخبگان سیاسی و نخبگان مذهبی رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار شد؛ برخی از آن‌ها ادعای خود مبنی بر دارا بودن مشروعیت مستقیم مذهبی را کنار گذاشتند و علما و صوفیان را به عنوان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

عامل مشروعیت‌بخشی برای خود تلقی کردند. بدین‌ترتیب آن‌ها را واسطه‌ی بین خود و مردم قرار می‌دادند و این نیز بر قدرت آن‌ها می‌افزود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص۵۵۶-۵۵۵).

نگاهی به حیات متصوفه در مغرب اسلامی در قرون منتهی به استعمار

از اواخر قرن چهاردهم به بعد، امیرنشین محلی بنوحفص با شورش‌های قبیله‌ای و محلی مواجه شد و رو به زوال نهاد. با آغاز این زوال، تعادل قوا به نفع گروه‌های قبیله‌ای که بافت طبیعی جمعیتی این سرزمین در طول قرون متمادی را تشکیل می‌دادند، برهم خورد. رهبران قبایل، مردم را با هم متحد کردند و در صدد برقراری نظم سیاسی، تأسیس امنیت، ایجاد تشکیلات اقتصادی و حل منازعات گروه‌های مختلف برآمدند و البته این همه با رویکرد دینی به‌ویژه رویکرد صوفیانه که شکل غالب دینداری مردمان این دیار را شکل می داد، انجام می گرفت. این بحران در شمال آفریقا باعث جلب توجه عثمانیان به این منطقه و آغاز کشمکش صد ساله‌ای بین این امپراطوری و امپراتوری هاپسبورگ[1] گردید؛ کشمکشی که در نهایت به سلطه‌ی عثمانی بر لیبی، تونس و الجزایر منجر شد.

ماجرا از این قرار بود که حفصی ها، حاکمان الجزایر را مجبور کردند تا یک پایگاه دریایی مهم در جزیره‌ی بینون در ساحل الجزایر ایجاد کنند تا حملات به کشتی‌های مسیحی آسان‌تر باشد؛ آنان خیرالدین باربروسای معروف را برای این کار به خدمت گرفتند. وقتی به تدریج کار خیرالدین بالا گرفت و به عنوان قهرمان اسلام مشهور شد، به خدمت سلطان عثمانی درآمد و فرمانده‌ی نیروی دریایی عثمانی شد و با ناوگان عظیم خود، مناطق استراتژیک مدیترانه را تحت سلطه گرفت (یاقی، ۱۳۸۵، صص۶۰-

۱. امپراتوری هاپسبورگ، از زمان سلطنت شارلکن(شارل پنجم) در آغاز قرن شانزده میلادی تأسیس شد. شارل، فرزند فیلیپ پادشاه اتریش و هلند، و جوانا ملکه اسپانیا بود. وی صاحب وسیع‌ترین قلمرو در اروپا و آمریکا و بیشترین قدرت در بین پادشاهان قرن شانزدهم بود. شارلکن در سال ۱۵۱۹ به عنوان امپراتور امپراتوری مقدس روم نیز برگزیده شد و بدین‌ترتیب فرمانروای اسپانیا، هلند، اتریش، بخشی از فرانسه، قسمتی از ایتالیا و مستعمرات اسپانیا در آمریکا گردید. خاندان سلطنتی شارلکن به هاپسبورگ معروف است. پس از شارلکن، برادرش فردیناند امپراتور امپراتوری مقدس روم شد و شعبه‌ی هاپسبورگ‌های اتریش را بنیان گذاشت. این امپراتوری در قرون ۱۶ تا ۱۹ میلادی بزرگ‌ترین رقیب عثمانی در اروپا محسوب می‌شد و جنگ‌های فراوانی میان آن دو در گرفت. پس از جنگ جهانی اول، هاپسبورگ تجزیه شد که مهم‌ترین بازمانده‌ی کنونی آن کشور اتریش است. جهت اطلاعات بیشتر ر.ک : روزول پالمر، تاریخ جهان نو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

۶۱). با توجه به این‌که بنوحفص ضعیف شده بودند و صلیبی‌ها به‌ویژه اسپانیایی‌ها دائماً به شمال آفریقا دست‌اندازی می‌کردند، سرانجام خیرالدین باربـاروس بـا کمـک ارتـش ینی‌چری در سال ۱۵۲۹م الجزیره را فتح کرد و اندک اندک اسپانیایی‌ها را بیرون نمود و از سال ۱۵۷۱م، الجزایر وارد مدار باب عالی شد و تحت سلطه‌ی یک بیگلربیگـی کـه از سوی ینی‌چری حمایت می‌شد، از نظـر سیاسـی و رسـمی بـه سـلطان عثمـانی وابسـته گردید؛ اما «بیک» یا «بای» الجزیـره دارای نـوعی خودمختـاری بـود و بیک‌هـای دیگـر شهرهای اطراف نیز توسط او انتخاب می‌شدند. بیک مزبور که مستقیماً حکم از سـلطان عثمانی می‌گرفت، فرمانده‌ی نیروی دریایی و زمینـی عثمـانی در مدیترانـه‌ی غربـی نیـز محسوب می‌شد (بالتا، ۱۳۷۰، ص۸۶).

اصلی‌ترین دلایل پذیرش عثمانی در ایـن منطقـه را بایـد در مـواردی چـون حضـور جدی عثمانی در غرب مدیترانه، وجود اسپانیا به عنوان یک دشمن مسیحی در منطقـه و مواجهه‌ی عثمانی با آن، جذبه‌ی عمومی مشرق اسلامی در نزد مردم الجزایر که نمـاد آن عثمانی بود، تلاش‌های نیروهای اسلام‌گرا برای توجه به مرکز خلافت و... جستجو کـرد (العجیلی، ۲۰۰۵، صص۳-۶).

اما در قرن هجدهم با کاهش اعزام نیرو از آناتولی به الجزایر، تسلط دسـتگاه حاکمـه بر منطقه کاهش یافت؛ به علاوه در این قرن، رژیم حاکم بـه کمک‌هـای مـالی خـارجی نیازمند گردید و در نتیجه‌ی آن مشروعیت و مقبولیتش آسـیب دیـد. بـه طـور کلـی در جریان قرن هجدهم، رژیم حاکم بر الجزایر، تنها در برخی از مناطق از نیـروی نظـامی و ابزارهای اقتصادی کافی برای مطیع کردن رهبران صوفی و قبیلـه‌ای برخـوردار بـود. در مناطق دیگری که دولت فاقد نفوذ بود، صوفیان و طرفداران آن‌ها قدرت داشتند و بدین ترتیب، دولت خودمختار الجزایر یک رژیم دوپاره بود؛ یعنی حکومتی که تنها بر بخشی از قلمرو اسمی خود نفوذ مؤثر داشـت (لاپیـدوس، صـص۵۶۹-۵۷۰). تصـوف خـاص مغربی نیز فرصت را غنیمت شمرد، جامه‌ی شور و غلیان بر تن کرد و روحانیـت رنـگ باخته را از نو زنده گردانید و در ارتباط با جهان خارج نیز، در مواجه بـا هجـوم پـی در پی و مستمر قوای مسیحی آن سوی مدیترانه، به مقاومـت و جهـاد بـر ضـد مسـیحیت پرداخـت و طریقت‌هـای نـویی پدیـد آورد کـه در شـهرها و روسـتاها گسـترده شـد. طریقت‌هایی چون درقاویه، رحمانیه و سپس تیجانیه، راه نیاکان بزرگ خود را بـه طـور

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

عمیق‌تر و وسیع‌تر ادامه دادند و نفوذشان در پیکر اجتماع فزونی گرفت. به‌ویژه این قدرت‌گیری زمانی قابل فهم‌تر می‌شود که بدانیم در الجزایر و دیگر سرزمین‌های مغرب، هر نوع عمل سیاسی در قالب خانواده‌های کوچک و یا عشیره و نسب خاص یا گروه‌های قبایلی شکل می‌گرفت و اندیشه‌های صوفیانه که با ساختار قبایلی پیوند خورده بود، حتی در شکل‌گیری ائتلافات و پیمان‌های سیاسی جدید میان گروه‌ها و قبایل مختلف این سرزمین، نقش محوری ایفا می‌کرد (بیرک و لاپیدوس، ۲۰۰۰، صص۱۸-۱۹).

بدین ترتیب، به تدریج صوفیان بزرگ برای خود پیروانی را جمع کردند و زمین‌های گسترده‌ای را به عنوان هدیه از سوی امرای محلی یا طرفداران خود دریافت نمودند. آنان در بین کشاورزان خرده پا از نفوذ بسیاری برخوردار شدند؛ به گونه‌ای که از این پس ساختار سیاسی الجزایر بر پایه‌ی گروه‌های قبیله‌ای یا خانوادگی تحت رهبری صوفیان و زاویه‌هایی (رباط‌ها) (لاپیدوس، ص۵۶۵)که ریشه‌دار و اثرگذار بودند، قرار گرفت. به استناد منابع هر منطقه، زاویه‌ی خاص خود را داشت. در مناطق قبایل بربر زاویه‌ی «رحمانیه» با دو طریقت صوفی مسلک «بکریه» و «خلوتیه»، در غرب الجزایر و منطقه‌ی وهران زاویه‌ی «تیجانیه» و طریقت‌های شاذلیه و قادریه و در تلمسان و نیز در تیطری و صحرا و شرق الجزایر طریقت قادریه(توفیق المدینی، ۱۹۹۸م، صص۷۶-۷۵) به فعالیت مشغول بودند. این زاویه‌ها به مثابه‌ی مراکز دینی و فرهنگی و نیز مدرسه برای کوچک و بزرگ مردم به شمار می‌آمدند (محمد و دیگران، ۱۳۸۴، ص۲۱).

ظهور استعمار فرانسه و اشغال الجزایر

در قرن نوزدهم با اوج‌گیری پدیده‌ی استعمار در شمال آفریقا، از یک‌سو رقابت میان فرانسه و ایتالیا بر سر تونس و از سوی دیگر رقابت شدیدی بین انگلستان و فرانسه بر سر مصر وجود داشت. در این رقابت مصر سهم انگلستان، تونس و الجزایر، سهم فرانسه و لیبی سهم ایتالیا شد. گرچه تصرف نظامی الجزایر در سال ۱۸۳۰م آغاز شد، اما سابقه تحرکات نضامی فرانسه در زمینه‌ی حمله و نبرد در الجزایر، به آغاز قرن هفدهم بازمی‌گردد و این نشانه‌ای از آرزوی دیرینه‌ی آن‌هاست. بیشترین آمار این جنگ در سالهای ۱۶۱۹، ۱۶۸۲ تا ۱۶۸۳م و نیز در فاصله سالهای ۱۶۸۸ تا ۱۶۸۹م و بار دیگر در ۱۷۴۱م گزارش شده است (ر.ک: تیلی، ۱۳۸۳، صص۲۵۸-۲۶۱). این تلاش‌های مستمر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

در نهایت در نیمه‌ی قرن نوزدهم به بار نشست و سرانجام فرانسه توانست بـه فاصـله‌ی کوتاهی الجزایر را زیر چنبره سیاسی خود بگیرد.

این سلطه‌ی استعماری چنان وسیع بود که دیگر امکـان مهـاجرت یـا عقب‌نشـینی و مانند آن برای مسلمانان الجزایر وجود نداشت. گرچـه اسـتدلال رایـج فقهـای اسـلامی درباره‌ی انطباق‌پذیری در شرایط اضطرار، به منظور حفظ نظم دینی و اجتماعی، کماکان طرفداران زیادی داشت، اما این اصل نیز پذیرفته شده بـود کـه حکومت‌هـای ناشـی از استعمار ذاتاً نامشروع هستند و مسلمانان وظیفه دارند در صورت وجود چشم‌انداز قابـل قبولی از موفقیت برای براندازی آن‌ها بکوشند. نخستین جنبش‌های مقاومت اسـلامی در برابر استعمار، بـر اسـاس همـین مبـانی مـذهبی بـه جهـاد پرداختنـد (لـوئیس، ۱۳۷۸، صص۱۸۹-۱۹۰). واکنش اقشار سنتی هم‌چون رهبران قبایـل، بازرگانـان، کشـاورزان و خرده تاجران که خواستار سازماندهی افراد مسلمان و جهاد بـر اسـاس اصـول اسـلامی بودند، نیز از همین سنخ بودند (لاپیدوس، صص۷۸۶-۷۸۵). چنانکه پیش‌تر آمد در اثـر تحولات اجتماعی در الجزایر، رهبری این جماعات به‌ویژه قبایـل را شـیوخ صـوفیه در دست داشتند و بنابراین ورود آن‌ها به عرصه‌ی این واکنش، امری ناگزیر و بلکه طبیعـی می‌نمود.

در واقع در رویارویی مردم مسـلمان الجزایـر بـا اسـتعمار فرانسـه، مسـأله‌ی اصـلی پژوهش حاضر مقاومت‌های مردمی نیست، هر چند این مسأله در جای خود مهم به نظر می‌رسد، اما قضیه‌ی اصلی، نقش اسـلام صـوفیانه در ایـن جامعـه اسـت؛ جامعـه‌ای بـا پراکندگی جمعیتی از نوع زندگی عشـایری و نفـوذ فـراوان جریـان صـوفیه کـه تنظـیم کننده‌ی اصلی روابط و امور اجتماعی است. باید اذعان کرد که در این برهه عقاید دینـی و صوفی نه تنها ابزاری برای مبارزه با فرانسوی‌ها، بلکه جزء جوهری مبـارزه بـرای بقـا در درون جامعه‌ی الجزایر بود (بیرک، ۱۹۹۹، صص۱۸-۱۷).

مقاومتی که فرانسوی‌ها بعد از اشغال الجزایر با آن روبـرو شـدند را می‌تـوان از سـه زاویه مورد بررسی قرار داد؛ نخست: مقاومت سیاسی گروه‌هایی از تجار، علما، بزرگـان شهر و طبقات دیوانی و اداری حکومت سابق عثمانی که گاه برای دفاع از مصالح شخصی و حفاظت از امتیازات اجتماعی و گاهی برای دفاع از مصالح سرزمین اسـلامی بـه مبـارزه می‌پرداختند. این نوع از مقاومت، بیشتر در شهرهای بزرگ و پرجمعیت اتفاق می‌افتاد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

دوم: مقاومت مردمی و دینی رؤسای قبایل و طوایف در روستاها و مناطق قبـایلی بـه سردمداری جریان‌های صوفیه یا رهبرانی که ادعـای مهـدویت می‌کردنـد، تحـت لـوای جهاد در راه خدا با کافران استعمارگر کـه عمومـاً در دشـت‌ها و بیابان‌هـا و یـا منـاطق کوهستانی به وقوع می‌پیوست که این نوع دوم، وجه غالب مقاومت تا آغاز قـرن بیسـتم بوده است.

سوم: قیام جریان اسلام اصلاح طلب که در قرن بیستم ظهور کرد و بیشتر متمرکز در شهرها و حوزه‌های مدنی بود (ویلیس، ۱۹۹۹، ص۴۶؛ سعدالله، ۱۹۸۲، ص۱۳۳). مطابق با مسأله پژوهش آنچه مقرر است در این مقاله بدان پرداخته شود مقاومـت از نـوع دوم است.

رهبران مبارزات نوع دوم را مجموعه‌ی متنوعی از خاندان‌های اصیل، علمـا و شـیوخ صوفیه تشکیل می‌دادند که با طیب خاطر تمام زندگی‌شان را در این مسیر گذاردند. ایـن قیام‌ها در سراسر الجزایر به‌ویژه منطقه‌ی وسیع صحرا اتفاق می‌افتاد. برخـی از آن‌هـا در همان نخستین مراحل خیزش، فروکش می‌کردند و برخی دیگر از این قیام‌ها، سال‌ها بـه طول می‌انجامید.

فرانسه ابتدا سواحل الجزایر را محاصره کرد؛ این محاصـره‌ی دریـایی کـه در اواخـر ۱۸۲۷م آغاز شد، سه سال به طول انجامید. این سه سال برای فرانسه بسیار پـر هزینـه و پرخطر بود. به‌خصوص در اواخر آن که الجزایری‌ها برخی نیروهـای فرانسـوی را اسـیر می‌کردند و به قتل می‌رساندند؛ چرا که بیک، حاکم الجزایر، محاصره‌ی دریایی را اعـلان جنگ رسمی تلقی کرده بـود و مانورهـایی دریـایی در ورودی‌هـای بنـدرهای الجزایـر برگزار می‌کرد که گاهی با تعرض کشتی‌های فرانسوی رو به‌رو می‌شد. سرانجام فرانسـه مصمم شد که به الجزایر حمله نهایی نماید؛ بـه خصـوص کـه خسـارت‌های محاصـره بدون هیچ فایده‌ای بسیار زیاد شده بود (جلال، ۲۰۰۳، صـص۱۳۶-۱۳۷). سـال ۱۸۳۰م آغاز حمله‌ی گسترده به شهر الجزیره بود کـه پیـاده کـردن بخـش عظیمـی از نیروهـای فرانسوی مقاومت شهر را درهم می‌شکست. احمد آخرین بیک الجزایر به منطقه اوراس پناه برد و مقاومت طولانی به مدت یازده سال را در آن دیار سامان داد که البته نتیجـه‌ای در بر نداشت. شهر قسنطین که پایتخت شرقی الجزایر محسوب می‌شد، به زودی تسلیم نشد؛ دو محاصره‌ی دهشتناک در طول سال‌های ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷م لازم بود تا با خشـونت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

فراوان، مقاومت آن شکسته گردد (بالتا، ۱۳۷۰، ص۸۷). در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰م، فرانسوی‌ها سراسر شمال الجزایر را تصرف و هزاران تن از مردم الجزایر را کشته و یا آواره کردند و حاصلخیزترین زمین‌های کشاورزی مردم بومی را که ۶۵ درصد محصولات زراعی کل الجزایر را تولید می‌کرد، مصادره نمودند[۱] (ماتیل، ۱۳۸۳، ص۶۸؛ ازغندی، ۱۳۶۵، ص۴۵)؛ اما در نفوذ به مناطق داخلی با مشکلات اساسی و مقاومت‌های جدی روبه‌رو شدند.

مردم الجزایر به‌ویژه در مناطق غربی، در مقاومتشان در برابر فرانسه، ابتدا به سلطان مغرب دل خوش کرده بودند؛ ولی به زودی متوجه شدند که باید به ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود متکی شوند؛ بنابراین به زودی پیرامون امیرعبدالقادر گرد آمدند و مقاومتی را آغاز کردند که بیش از ۱۵ سال به طول انجامید.

قیام امیر عبدالقادر الجزایری

امیرعبدالقادر بن محی‌الدین، شیخ طریقت قادریه و منتسب به خاندان شریف هاشمی بود. پدرش به سلطان علوی مغرب بیشتر متمایل بود تا سلطان عثمانی. وی در سال ۱۸۲۷م به همراه فرزندش عبدالقادر به حج رفت و در مصر با استقبال گرم محمدعلی پاشا روبه‌رو شد. آن‌گاه که به الجزایر بازگشت، زمانی بود که فرانسوی‌ها حمله کرده و شهر «وهران» را اشغال کرده بودند و الجزایری‌ها برای آزادسازی شهر تلاش می‌کردند، اما به‌رغم دو بار محاصره‌ی شهر، شکست خوردند.

مبارزان به سراغ محی‌الدین آمدند تا رهبری صفوفشان را بپذیرد (۱۸۳۲م)؛ اما وی به خاطر کهولت سن این امر را رد کرد و آنان را به سوی پسرش عبدالقادر هدایت کرد. چنین بود که قبایل هاشمیه با عبدالقادر در حالی که ۲۴ سال بیشتر نداشت، به عنوان امیر خود بیعت کردند.[۲] وی در ابتدا اردوگاهی نظامی را پایه گذاشت و مشغول تنظیم صفوف مبارزان الجزایری شد. عبدالقادر هم‌پیمانانش را برای اداره‌ی امور قبایل اعزام کرد و برای خود لقب امیرالمؤمنین یا خلیفه‌ی سلطان مغرب را برگزید و هدایایی را

۱. به عنوان نمونه، با اجرای فقط یک قانون موسوم به «قانون سنا» توسط فرانسه، روستاییان الجزایری بیش از یک میلیون هکتار از زمین‌های قابل کشت خود را از دست دادند.

۲. الجزایری‌ها هر ساله این روز یعنی ۲۷ نوامبر را به نشانه‌ی نماد وحدت و مقاومت ملی گرامی می‌دارند، ر.ک: جورج الراسی، الاسلام الجزایری من الامیر عبدالقادر إلی امراء الجماعات، بیروت: دارالجدید، ۱۹۹۷، ص۳۹.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

برای عبدالرحمان سلطان مغرب ارسال کرد و خطبه‌ی نماز به نامش خواند (یحیی، ۲۰۰۰، ج۱، صص۱۴۷-۱۴۸).

عبدالقادر به اجرای فقه اسلامی در مناطق تحت کنترل خود پرداخت، وی صوفی زاهد مسلکی بود که در زندگی همواره سعی می‌کرد از سیره‌ی پیامبر(ص) تبعیت کند. به استناد منابع شراب نمی‌نوشید، لباس‌های معمولی می‌پوشید و دارای رفتار متواضعانه‌ای بود. وی همواره مراقب بود تا به هیچ وجه حامی خود یعنی سلطان مراکش را آزرده خاطر نکند؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه در صدد برنیامد به نام خود سکه ضرب کند و یا دستور دهد خطبه‌های نماز جمعه در محدوده‌ی قلمرواش به نام وی خوانده شوند. حکومتی که عبدالقادر تأسیس کرد، از حمایت اکثر قبایل منطقه برخوردار گردید. اعتبار مذهبی وی و خاندانش، تقلید وی از سیره‌ی پیامبر(ص) در زندگی و تبلیغات فرقه‌ی قادریه را می‌توان از جمله عوامل حمایت قبایل الجزایری از این حکومت دانست (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص۹۴۷-۹۴۶). این قبایل در مسیر جهاد بر ضد فرانسه نیز او را همراهی می‌کردند. گرچه برخی از آنان گرایش‌های دینی به معنای جنگ اسلام بر ضد مسیحیت داشتند و برخی دیگر گرایشهای ملی برای آزادسازی سرزمین از دست بیگانگان، اما همگی برای یاری عبدالقادر همراه بودند و رزمندگان او را هنگام عبور از مناطقشان مساعدت می‌کردند و به آنان در نبردشان بر ضد فرانسه می‌پیوستند، حتی اگر قادری مسلک هم نبودند، به عنوان نمونه‌ی رجال طریقت درقاویه پایگاه فرانسوی‌ها در شهر بوالعباس را تصرف کردند و یا برخی دیگر در آزادسازی شهر «تلمسان» از دست اشغالگران تلاش نمودند (یحیی، ۲۰۰۳، ج۱، ص۱۷۷).

فرانسه سرانجام در اثر شدت مقاومت‌ها مجبور شد با عبدالقادر مصالحه نماید و قراردادی را امضا نمود که به موجب آن حاکمیت عبدالقادر بر سراسر الجزایر به استثنای مناطق شمالی به رسمیت شناخته می‌شد. این مصالحه تا زمان نبرد سنگین شهر قسنطین پابرجا بود؛ اما به دنبال تصرف این شهر که پس از مقاومت دلیرانه و مثال‌زدنی مردم آن اتفاق افتاد، این معاهده شکست خورد. ماجرا از این قرار بود که فرانسه آمادگی لازم برای حفظ پیروزی خود در شهر قسنطین را که به سختی به دست آمده بود، نداشت؛ بنابراین با مقیم کردن سه هزار نظامی فرانسوی در آن شهر، این کار را به پایان رساند. هنگامی که «ژنرال فالی» فرمانده‌ی نیروهای فرانسوی در شرق الجزایر به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

شهر عنّابه بازگشت، به دلیل پیروزی‌های درخشانش، از سوی فرانسه بـه عنـوان حـاکم کل الجزایر منصوب شد.

از سوی دیگر عبدالقادر به مجموعه‌ی این اقدامات به شدت اعتـراض کـرد. فرانسـه ماده‌ی دوم معاهده صلح را این‌گونه تفسـیر می‌کـرد کـه بـه موجـب آن می‌توانـد تمـام سرزمین‌های واقع در ماورای «وادی الخضراء» حتی منطقه‌ی قسـنطین را اشـغال نمایـد، اما عبدالقادر این تفسیر را نمی‌پذیرفت و اصرار داشت که این مـاده، محـدوده‌ی شـرقی قلمرو فرانسه را معین کرده است. عبدالقادر وقتی با فالی بـه تفـاهم نرسـید، تمـام ایـن مطالب را برای لـویی فیلیـپ، نخسـت‌وزیر و وزیـر جنـگ در پـاریس نوشـت و البتـه تمایلش برای استمرار صلح را نیز گوشزد کرد؛ امـا هـیچ پاسـخی بـه نامـه‌اش دریافـت نکرد. بنابراین ناچار وارد اقدام شد و مناطق مورد منازعـه در «تیطـری» و سـپس «وادی الزیتون»، «بسکره»، «اخضع» و «اغوات» را تصرف کرد (همـان، صـص۱۶۰-۱۶۳). ایـن روند جنگ و صلح متناوباً تا سال ۱۸۴۱م ادامه داشت، اما در این سـال «بـوژو» فرمانـده جدید فرانسه در الجزایر قاطعانه تصمیم گرفـت بـه حاکمیـت عبـدالقادر پایـان دهـد و تسلط فرانسه بر کلیه‌ی نقاط الجزایر را برقرار نماید.

بدین ترتیب نیروهای فرانسه در سال ۱۸۴۴م ابتدا ارتش مراکش را که به حمایـت از عبدالقادر برخاسته بود، شکسـت دادنـد (لاپیـدوس، ۱۳۸۱، ص۹۴۷). فرانسـه در واقـع پیش از هر چیز به اخذ اعتراف سلطان مغرب بـه سـیادتش بـر مسـلمانان الجزایـر و در عین حال امتناع از یاری‌رسانی وی به عبدالقادر می‌اندیشید و علی‌رغم تصـور اولیـه‌اش در سختی دسترسی به این هدف، به سرعت پیروز شد. سلطان مغرب حتی متعهـد شـد که اگر به امیر دسترسی پیدا کند او را زندانی نماید و با انعقـاد عهدنامـه ای موسـوم بـه «طنجه» فرانسه را به عنوان همسایه‌ی شرقی خود به رسمیت شناخت و رسـماً از تأییـد مقاومت مردمی در الجزایر امتناع کرد. او گرچه تصور می‌کرد که بـا ایـن کـار، صـلح و آرامش و رفاه برای این سرزمین به ارمغان می‌آورد، اما این سیاست غلـط، ماننـد وبـالی همواره بر مغرب باقی ماند. معاهده‌ی«طنجه» این امکان را به فرانسـه مـی‌داد کـه بـدون هیچ‌گونه نگرانی از مساعدت سلطان مغرب، به جنگ با عبدالقادر و مجاهدان الجزایـری بپردازد (یحیی، ۲۰۰۳، ج۱، ص۱۷۶).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

فرانسه پس از یک دوره جنگ سنگین سرانجام موفق شد در سال ۱۸۴۷م سپاهیان عبدالقادر را شکست دهد، خود امیر نیز به اسارت درآمد و ابتدا به فرانسه و سپس به همراه خانواده‌اش به دمشق تبعید گردید. بدین ترتیب عبدالقادر پس از آن‌که ۱۵سال را در جهاد بر ضد اشغالگر بیگانه صرف کرده و اثبات کرده بود که یک رهبر برجسته، یک سیاستمدار ماهر و یک اندیشمند روشنفکر است، دل به تبعید سپرد و دیگر هرگز به وطن بازنگشت و در تبعید از دنیا رفت (همان، ص۱۸۱). باید اذعان نمود که مردم الجزایر در تاریخ معاصر خود «اسلام جهادی» را از خلال جنبش امیر عبدالقادر علیه استعمار فرانسه شناختند (ر.ک. الراسی، ۱۹۹۷، ص۸) و آن‌را سرلوحه‌ی حرکت آینده‌ی خود تا روز استقلال قرار دادند.

می‌توان ادعا کرد که نبرد گسترده‌ی فرانسه در الجزایر با شکست عبدالقادر به پایان رسید؛ اما فرانسه در آن‌جا فقط با تجهیزات و نیروهای فراوان و پس از درگیری‌های منطقه‌ای زیاد توانست مستقر شود. این فرایند بیش از ۴۰سال به طول انجامید. نیروهای فرانسه در سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۷م به تدریج توانستند سراسر مناطق کابیلی را به تصرف خود درآوردند و به داخل صحرا پیشروی کنند. آن‌ها در سال ۱۸۵۳م شهر وارگالا و در سال ۱۸۸۲م شهر مذاب را نیز به اشغال خود درآوردند و به‌طور کلی تا سال ۱۸۹۰م سراسر الجزایر تحت کنترل دولت فرانسه قرار گرفت (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص۱۴۷). فرانسوی‌ها با استفاده از نیروهای نظامی و برخی نیروهای محلی سلطه‌ی خود را تکمیل کردند و نیز مهاجران اروپایی را به اقامت گزیدن در سرزمین‌های زراعی و یا زمین‌های مصادره شده‌ی متعلق به بومیان عرب یا بربر تشویق می‌کردند (بیرک، ۱۹۹۹، ص۶۶).

قیام دیگر شیوخ و جریان‌های صوفیه پس از شکست عبدالقادر

با شکست عبدالقادر، قیام‌های مردمی در این سرزمین نه تنها فروکش نکرد، بلکه بالعکس فرانسه به طور پراکنده و غیر منسجم اما متوالی، در سراسر خاک الجزایر با شورش‌های محلی و منطقه‌ای مواجه شد که در اکثر موارد نیز رهبری آن‌ها را شیوخ دینی و طریقت‌های صوفی و رؤسای قبایل و طوایف برعهده داشتند. به دلیل اهمیت آنچه در ذیل می‌آید، فهرست مختصری از تاریخچه‌ی این قیام‌ها را در این‌جا ذکر می‌کنیم.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

بلافاصله پس از عبدالقادر «ابومعزه» در کوه‌های منطقه‌ی «الصنهره» قیام کرد، اما عاقبت اسیر شد. در اسارت فرانسوی‌ها از وی پرسیدند اگر تو را آزاد کنیم چه خواهی کرد: گفت بی‌درنگ جنگ با شما را شروع می‌کنم! در سال ۱۸۵۱م چندین هزار نفر در منطقه‌ی کابیلی به رهبری «ابوبقله» قیام کردند که قیام مزبور سه سال به طول انجامید (حسن صدر، ۱۳۵۷، صص۹۷-۹۸). انقلاب درقاوه و وهران نیز در همین راستا قابل ذکر است.

در سال ۱۸۵۲م در صحاری جنوب، «محمد بن عبدالله» به جنگ برخاست و پس از دو سال فعالیت مستمر کشته شد؛ ولی بلافاصله فرزند جوان او «سیدی سلیمان» بر جای پدر ایستاد و مدت بیست سال جنگید. او و جانشینانش قیام بزرگی را تا سال‌های ۱۸۸۳م رهبری کردند و در یک مرحله توانستند بخش وسیعی از جنوب غربی و جنوب الجزایر را تصرف نمایند. اما پس از مدتی این قیام سرکوب گردید و تبدیل شد به مجموعه‌ای از شورش‌های پراکنده مانند شورش بن عیاش از قبیله بنی یزید در سال ۱۸۷۶م و ابوعمامه از فرزندان سیدی شیخ الغرابه در سال ۱۸۸۱م که این آخری بر خلاف دیگر بازماندگان این قیام‌ها که مدتی بعد مجبور شدند زندگی تحت سلطه‌ی فرانسه را بپذیرند، هرگز زیر بار فرانسه نرفت و پس از شکست به مراکش گریخت و تا زمان وفاتش در ۱۹۰۸م از آن‌جا به مخالفت‌هایش ادامه داد(بیرک، ۱۹۹۹، ص۸۸).

مشابه طغیان مزبور در سال ۱۸۵۶م در منطقه‌ی «جرجره»، و درپی اتحاد دو قبیله‌ی بنوینی و بنوراتن تحت قیادت بانویی مجاهد و دلیر به نام «لالا فاطمه» رخ داد که قیام مزبور تا سال ۱۸۵۷م دوام یافت. سرانجام بانوی مزبور در میدان جنگ اسیر شد و به شهادت رسید (الراسی، ۱۹۹۷، ص۲۰۶؛ حسن صدر، ۱۳۵۷، ص۹۹). در سال ۱۸۵۹م نیز طایفه‌ی بنی‌کنتاش در مرزهای نزدیک مراکش چندین سال نبرد کردند. رهبران این قیام‌ها عموماً از شیوخ طریقت‌ها و مدارس محلی قرآنی بودند و شرکت‌کنندگان در هر یک از این شورش‌ها صدها و گاه هزاران نفر بودند.

گاه نیز برخی از این رهبران ادعای *مهدویت* می‌کردند و با این داعیه قیام خود را آغاز می‌نمودند. نمونه‌ی مشهور این مورد «بوزیان» است که از حامیان و همراهان عبدالقادر نیز بود. وی مدعی شد که پیامبر به خوابش آمده و او را «مهدی» نامیده است

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

و از وی خواسته علیه سلطه‌ی فرانسه دست به جهاد بزند. شورش او در منطقه‌ی اوراس آغاز شد و تا شهر قسنطین و سراسر شرق الجزایر کشیده شد. پس از شکست وی، یکی از سرداران او به نام «حاج سیدی صادق» مجدداً قیام کرد اما با یاران خود اسیر شد. در سال ۱۸۷۹م نیز «محمد غمریان» که از یاران سیدی صادق بود، خود را مهدی نامید و نیروی‌های فرانسوی را مورد حمله قرار داد که وی نیز سرکوب شد(لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص۹۴۹).

این روند شورش‌های پراکنده سرانجام به یک انفجار سراسری در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱م در الجزایر منتهی شد. این سال‌های سخت، درست مقارن بود با شکست ناپلئون سوم در جنگ با پروس و نیز ترس از تشدید سلطه‌ی استعماری فرانسه بر الجزایر در پی روی کار آمدن نظام جدید جمهوری در فرانسه. این شورش سراسری، تحت رهبری «طریقت رحمانیه» و شیخ آن «شیخ حداد» و نیز یک رهبر قبیله‌ای به نام «مقرانی» شکل گرفت. مقرانی حدود ۲۵ هزار نیروی نظامی و ۱۰۰ هزار نفر از اتباع خود را برای تحقق اهدافش گردآورد. طریقت رحمانیه نیز به مدد شیخ حداد در قبایل منطقه‌ی جبال با ۱۲۰ هزار نیروی نظامی و در مجموع حدود ۶۰۰ هزار یاریگر به او پیوست و قیامی بزرگ در تابستان سال ۱۸۷۱م در منطقه‌ی شرقی صحرا آغاز شد. در ابتدا دامنه‌ی شورش به دلیل شکست ناپلئون سوم و در نتیجه کمبود امکانات فرانسه در الجزایر به سرعت گسترش یافت؛ اما فرانسه به سرعت دست به کار شد و شروع به تجهیز نیروهای خود نمود (ازغندی، ۱۳۶۵، ص۲۸). در این مقاومت که طریقت رحمانیه آن را مشروعیت می‌بخشید، شبکه‌ی این طریقت از طریق اخذ اطلاعات مربوط به دشمن و نیز از طریق کمک‌های نظامی در قالب شبکه‌های قبایلی و زاویه‌ها و خانقاه‌ها و نیز کمک‌های مالی از طریق روابط تجاری خانقاه‌ها با تجار و بازرگانان الجزایری که مرید این طریقت بودند، به مقاومت کمک می‌کرد (بیرک، ۱۹۹۹، صص۱۵-۱۶). به عنوان نمونه گرچه تجارت اسلحه از نظر قانون، تا قرن بیستم ممنوع بود، اما شیخ طریقت با اعتماد به شبکه‌ی خود و مؤسسات آن، برای ادامه‌ی جهاد بر ضد فرانسه به صورت مخفیانه به این کار اقدام می‌نمود. گرچه شاید در نگاه اول تجارت تجهیزات نظامی با جایگاه معنوی او متناقض بود، اما او با طیب خاطر و اطمینان از تکلیفی که بر عهده داشت به این کار مبادرت می نمود. بدین معنا حقیقتاً

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

باید طریقت رحمانیه و شیوخ آن را جزیی از میراث ماندگار صوفیه در منطقه‌ی مغرب اسلامی به حساب آورد. در این طریقت، شاهد جمع بین معنویت صوفیانه و باروت، و زهد و تقوا با نبرد و جنگ هستیم (همان، ص۱۰۷).

بیش از یک سال و نیم طول کشید تا فرانسه توانست به مدد نیروهای کمکی فراوانی که از فرانسه فراخواند بر این قیام سراسری غلبه نماید. به انتقام این ضربه‌ی سنگین، پس از پیروزی، غرامت سنگینی را به مردم تحمیل کرد و صدها هزار هکتار اراضی مناطق قیام را مصادره نمود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص۹۴۹).

شورش دیگر انقلاب بزرگ قبایلی «مدجانه» در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۲م بود؛ همین‌طور حرکت ادیلیا مارگریت در منطقه‌ی الجندل در سال ۱۹۰۱م که شورش کوچک‌تری نسبت به اولی بود. دو منطقه‌ی «الجندل» و «مدجانه» موقعیتی استراتژیک در میانه‌ی مناطق کوهستانی داشتند و مسیر اصلی شرق به غرب الجزایر از آن‌ها عبور می‌کرد. در گذشته نیز عثمانی‌ها برای رهبری محلی این مناطق، آزادی‌ها و امتیازات زیادی قائل شده بودند (بیرک، ۱۹۹۹، صص۷۸-۷۹).

شورش ادیلیا، آخرین شورش جدی مناطق صحرایی قبل از نبرد آزادی‌بخش بود و از دو جهت اهمیت داشت، اولاً حضور خرده مالکان در عرصه‌ی نبرد مسلحانه و ثانیاً حفظ ارتباط کامل این خرده مالکان و طبقه‌ی متوسط با جریان اسلامی و صوفیانه‌ی محلی و قبایلی. البته شورش ادیلیا در منطقه‌ی جندل ضعیف بود و خطر جدی برای فرانسه در مقایسه با شورش‌های قبایلی پیشین ایجاد نکرد (همان، ص۸۳).

بدین ترتیب و براساس این گزارش فشرده، علی‌رغم این که عوامل و نیروهای اجتماعی دیگری مانند کشاورزان در عصیان‌های دائمی مشارکت می‌کردند و این وضعیت رایج اوراس، کابیلی، صحرا و دیگر مناطق در مدت یکصد و سی سال بود؛ با این حال نمی‌توان نقش ویژه و برجسته‌ی شخصیت‌های صوفی را نادیده گرفت و در واقع این جمله‌ای که یکی از راویان مبارزات بیان می‌کند حقیقت دارد: «زاویه عامل تداوم بقای ما است» (همان، ص۱۴۴). بدین‌ترتیب فترت یکصد ساله بین شکست امیرعبدالقادر در سال ۱۸۴۷م و شروع انقلاب جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در سال ۱۹۵۴م که منجر به استقلال الجزایر شد، را می‌توان به دو دوره‌ی شورش‌های مسلحانه در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

سراسر کشور بـه رهبـری شـیوخ صـوفیه و مرابطـان در نیمـه‌ی اول و تحـول و تطـور مقاومت ضد استعماری در الجزایر از «اسلام جهادی صوفیانه» به «اسلام سیاسی اصلاح طلب» و مبارزات مدنی آن در نیمه‌ی دوم تقسیم کرد که این مورد اخیر مجـال دیگـری را برای تبیین می‌طلبد.

شخصیت‌های دینی و صوفی کـه متـولی سـامان‌دهی انقلاب‌هـا بودنـد، گرچـه گـاه برخی امور دنیوی ماننـد مسـائل اقتصـادی را بـه عنـوان نقطـه‌ی عزیمـت بـرای عمـل سیاسی می‌گرفتند، اما در واقع هدف نهایی آنان، آزادی برای اسلام بـود؛ بـا ایـن شـعار که «زیر بار اطاعت کسی جز خـدای یگانـه نمـی‌رویم» کـه منظـور «کفـار اسـتعمارگر» بـود؛ چنان‌کـه یکـی از اصـول اعتقـادی اسـلام، آزادی جامعـه‌ی اسـلامی از سـیطره‌ی کفر است.

مفهوم «برادری اسلامی» در سرزمین الجزایر که در مراکز صوفیه یعنی خانقاه‌ها تجلی پیدا می‌کرد، از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بود؛ چرا که این خانقاه‌ها مرکـز مشـترک تعلیم و تربیت، نماز و خلوت صوفیانه و درمان بودند. برای این برادری اسلامی معنایی عمومی وجود داشت که تسامح و همدلی را برجسته می‌نمود؛ همدلی‌ای که بـه موجـب آن هم‌زیستی و همکاری سراسری برای بسیاری از این زاویه‌ها متصور می‌شد و آن‌چـه منتهی به این مفهوم می‌گردید، دعوت به تبعیت از یکی از اولیا بود. بررسـی بسـیاری از این شورش‌ها باید با درک این نگاه خاص همراه باشد؛ چنان‌که بسیاری از این زاویـه‌ها تبدیل به مراکزی برای حملات مسلحانه و یا پشتیبانی آن‌ها با نیروی انسانی یا امکانـات اقتصادی و نظامی می‌شدند (همان، صص۸۹-۹۰).

از همین‌جا بود که توجه ویژه‌ی فرانسـه بـه نقش‌آفرینـی ایـن زوایـا معطـوف شـد؛ نقش‌آفرینی کـه بـا گونـه‌ی هـم‌زاد آن در مشـرق اسـلامی کـاملاً متفـاوت و در آغـاز غافلگیرکننده می‌نمود. از این پس فرانسه همه‌ی تلاش خود را برای نفوذ و تخریب این کانون‌ها به کار گرفت و البته متأسفانه سرانجام موفق شد. فرانسـوی‌ها پـس از سـلطه‌ی سراسری بر الجزایر، با دخالت در نظام توزیع قـدرت محلـی، آن را تغییـر دادنـد. ایـن استراتژی جدید، بر اساس تسلط بر دو مسأله مهم که محل تجمیع روابـط متقابـل بـود، طراحی شد. این دو مرکز عبارت بودند از «جایگاه دینی و نفوذ مردمی شیوخ صوفیه» و «نسب قبیله‌ای که پشتوانه‌ی مشروعیت رییس قبیله بود». استراتژی مزبور به دنبال ایجاد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

رقابت و درگیری میان یک صاحب‌نسب و رهبر قبیله یا شیخ طریقت صوفیه با دیگر صاحبان نسب و شیوخ طریقت در محیط سیاسی و قدرت‌طلبانه‌ای بود که فرانسوی‌ها آن را خلق کرده بودند. در این فضای غبارآلود، فرانسه با اعطای امتیازات سیاسی و اقتصادی به برخی در مقابل برخی دیگر، زمینه‌ی رقابت را تشدید می‌کرد. این رقابت فرساینده و تنازع درونی که ترفند همیشگی استعمار است، در اوایل قرن بیستم به بار نشست و برای همیشه خیال استعمار فرانسه را از مقاومت‌هایی با ماهیت صوفیانه در الجزایر راحت نمود. آرام آرام کار به جایی رسید که در زمینه‌ی سیاسی، صوفیان، دیگر نه تنها دعوت به جهاد نمی‌کردند، بلکه با توجه به منافعشان، دعوت به انقیاد می‌کردند با این توجیه که «ما وقع، اقتضای مشیت الهی است».[1]

هم‌زمان تلاش‌ها برای غلبه بر هویت الجزایری نیز در دستور کار قرار گرفت. استعمارگران از سال ۱۸۳۰م تلاش اصلی خود را بر غلبه بر هویت عربی و بومی الجزایر متمرکز کردند؛ مثلاً چنان‌که مالک حداد (ادیب الجزایری) می‌گوید، آموزش فرانسوی در مدارس الجزایر به کودکان تأکید می‌کرد که پدران الجزایری‌ها در اصل فرانسوی بودند و بعداً عرب شده‌اند! بنابراین اولین مسأله‌ی مهم برای استعمار، غلبه بر هویت عربی بود و این امر، بدون تخریب مرکز این هویت‌بخشی یعنی زوایا و رباط‌ها ممکن نبود. استعمار در طول ده‌ها سال، تلاش فراوانی در این جهت کرد (شرف، ۱۴۱۱، ص۴۷). ازهمه مهم‌تر آن‌که استعمار، حتی برای استحاله‌ی قیام امیر عبدالقادر و زدودن الهام‌بخشی او در افکار الجزایریان دست به کار شد و با تحریف اهداف عبدالقادر سعی کرد خود را متولی بزرگداشت او جلوه دهد تا از اعتبار تاریخی وی بکاهد. فرانسوی‌ها حتی در مرکز پایتخت، بنای یادبودی را برای او ساختند و به او ادای احترام می‌کردند! احمد بن بلا رهبر مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی الجزایر، در کتاب خاطرات خود، با اشاره به این ترفند زشت، از تصمیم خود و دیگر مبارزان الجزایری برای انهدام بنای مزبور که آن را «توهین به مقدسات ملی الجزایری ها» می نامد، سخن می‌گوید (مرل، بی‌تا، صص۷۵-۷۶).

۱. برای اطلاع بیشتر از انحرافات مرابطان و آیین های صوفیه در این دوره و علل آن ر.ک. عمار اوزگان، افضل الجهاد، حسن حبیبی، تهران: نشر جهاد، ۱۳۹۸ق، صص۱۵-۱۳.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

بدین ترتیب با تضعیف توان اجتماعی جامعه‌ی الجزایر و تخریب شبکه‌ی ارتباطات مردمی و اجتماعی که بر مدار رباط‌ها و زوایای صوفیه شکل گرفته بود،[1] با آغاز قرن بیستم در الجزایر تحت سلطه‌ی استعمار فرانسه، انتقال تدریجی رهبری مبارزات ضداستعماری از خانقاه‌ها به مساجد تحت رهبری فکری جریان «اسلام اصلاح طلب» صورت گرفت؛ جریانی که در قامت شخصیت برجسته‌ی این دوران «شیخ عبدالحمید بن بادیس» قابل شناسایی است و بررسی آن مجال دیگری را می طلبد.

نتیجه‌گیری

حضور و نقش‌آفرینی موفق صوفیه در رأس جنبش اسلامی الجزایر، نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنبش اسلامی منطقه‌ی مغرب محسوب می‌شود. نقش‌آفرینی که با گونه‌ی هم‌زاد آن در مشرق اسلامی کاملاً متفاوت و در آغاز غافلگیر کننده می‌نماید. شخصیت‌های دینی و صوفی که متولی سامان‌دهی انقلاب‌ها بودند، گرچه گاه برخی امور دنیوی مانند مسائل اقتصادی را به عنوان نقطه‌ی عزیمت برای عمل سیاسی می‌گرفتند، اما در واقع هدف نهایی آنان، آزادی برای اسلام بود؛ چنان‌که از اصول اعتقادی اسلام، آزادی جامعه‌ی اسلامی از سیطره‌ی کفر است. در واقع در رویارویی مردم مسلمان الجزایر با استعمار فرانسه که مسأله‌ی اصلی این پژوهش مقاومت‌های مردمی نیست هرچند در جای خود مهم و تعیین‌کننده است؛ بلکه قضیه‌ی اصلی، نقش اسلام صوفیانه در این جامعه است، جامعه‌ای با پراکندگی جمعیتی از نوع زندگی عشایری و نفوذ فراوان جریان صوفیه که تنظیم کننده‌ی اصلی روابط و امور اجتماعی است. باید اذعان کرد که در این برهه، عقاید دینی و صوفی نه تنها ابزاری برای مبارزه با فرانسوی‌ها، بلکه جز جوهری مبارزه برای بقا در درون جامعه‌ی الجزایر بود.

بنابراین باید پذیرفت که درک و تحلیل بخش عظیمی از تحولات تاریخ معاصر مغرب اسلامی و به‌ویژه الجزایر در گرو شناخت جایگاه جریان‌های صوفیه و نقش‌آفرینی رباط‌ها و خانقاه‌هاست. نقشی که با مناسبات اجتماعی جامعه‌ی الجزایری و

۱. برای مطالعه فهرست مبارزات ضد هویتی فرانسه در الجزایر بنگرید، عبدالرشید زروقه، جهاد ابن بادیس ضدالاستعمار الفرنسی فی الجزائر، بیروت: دارالشهاب، ۱۹۹۹، ص۲۰.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

مغربی در هم تنیده و غیر قابل چشم‌پوشی است. اسلام جهادی صوفیانه در مغرب اسلامی به‌خصوص الجزایر، بخشی از میراث جریان اسلام‌گرا به طور عام، و جریان صوفیه به طور خاص است و مطالعه بر روی خاستگاه‌ها و آموزه‌های آن در مقایسه با تصوف مشرقی را برای علاقمندان ضروری می‌سازد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

فهرست منابع و ماخذ

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۶۵ ش). *انقلاب الجزایر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲. اوزگان، عمار (۱۳۹۸ ق). *افضل الجهاد*، ترجمه‌ی حسن حبیبی، تهران: نشر جهاد.
۳. بالتا، پل (۱۳۷۰ ش). *مغرب بزرگ از استقلال تا سال ۲۰۰۰*، ترجمه‌ی عباس آگاهی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۴. بیرک، ادموند و ایرا لاپیدوس (۱۹۹۹ م). *الاسلام و السیاسیة و الحرکات الاجتماعیة*، محروس سلیمان، قاهره: مکتبة مدبولی.
۵. پالمر، روزول (۱۳۴۰ ش). *تاریخ جهان نو*، تهران: امیرکبیر.
۶. تیلی چارلز (۱۳۸۳ ش). *انقلاب‌های اروپایی ۱۹۹۲-۱۴۹۲*، ترجمه‌ی بهاءالدین بازرگانی گیلانی، تهران: کویر.
۷. جعیط، هشام (۱۳۸۱ ش). *بحران فرهنگ اسلامی*، ترجمه‌ی سید غلامرضا تهامی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۸. الراسی، جورج (۱۹۹۷ م). الاسلام الجزائری من الامیر عبدالقادر الی امراء الجماعات، بیروت: دارالحدید.
۹. – زروقه، عبدالرشید (۱۹۹۹ م). *جهاد ابن بادیس ضد الاستعمار الفرنسي في الجزائر*، بیروت: دارالشهاب.
۱۰. سعدالله، ابوالقاسم (۱۹۸۲ م). محاضرات فی تاریخ الجزائر الحدیث، الجزائر: الشرکة الوطنیه للنشر.
۱۱. شرف، عبدالعزیز (۱۴۱۱ ق). *المقاومة في الادب الجزائري المعاصر*، بیروت: دارالجیل.
۱۲. صدر، حسن(۱۳۵۷ ش). *الجزایر و مردان مجاهد*، تهران: امیرکبیر.
۱۳. العجیلی، التلیلی (۲۰۰۵ م). صدی حرکة الجامعة الاسلامیة فی المغرب العربی (۱۸۷۶ / ۱۹۱۸)، تونس: دارالجنوب للنشر.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]

۱۴. لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱ ش). *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه‌ی علی بختیاری‌زاده، تهران: اطلاعات.
۱۵. لوییس، برنارد (۱۳۷۸ ش). *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه‌ی غلامرضا بهروز لک، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳ ش). *دایرة المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی کامران فانی و محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه‌ی تخصصی وزارت امور خارجه.
۱۷. محمد، ابراهیم و دیگران (۱۳۸۴ ش). *جبهه نجات اسلامی الجزائر*، تهران: اندیشه‌سازان نور.
۱۸. المدینی، توفیق (۱۹۹۸ م). *الجزائر، الحرکة الاسلامیه و الدولة التسلطیة*، کویت: دارقرطاس للنشر.
۱۹. مرل، روبر (بی‌تا). *بن بلا*، ترجمه‌ی خلیل کوشا، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. ویلیس، مایکل (۱۹۹۹ م). التحدی الاسلامی فی الجزائر، عادل خیرالله، بیروت: شرکة المطبوعات للتوزیع والنشر.
۲۱. یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۸۵ ش). *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه‌ی رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۲. یحیی، جلال (۲۰۰۳ م). *العالم العربي الحدیث و المعاصر*، اسکندریه: المکتب الجامعی الحدیث.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.2.2]